# 950116-730

**‌‌‌‌‌‌‌‌‌دو‌شنبه – جلسۀ 104**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

یک مطلب رجالی دیروز مطرح شد راجع به سند صدوق در من لایحضره الفقیه به حدیث جمیل بن دراج که ما اشکال کردیم. برخی از دوستان مطلبی را مطرح کردند ما عرض کردیم کبری این مطلب درست است باید صغری را بررسی کنیم بررسی کردیم دیدیم این کبری اینجا صغری ندارد. کبری این است: مشیخه فقیه بسیار نامرتب است ابتداء اگر بخواهیم حساب کنیم. ولی وقتی مقایسه‌اش می‌کنیم با متن احادیث یقین پیدا می‌کنیم که این ترتیبش بر اساس ترتیب روایاتی است که در فقیه ذکر شده. ما تقریبا یک جلد کامل را بررسی کردیم. برخی استثنائات دارد. اما نوعا همین‌طور است که طبق ترتیب روایاتی که راوی در او ذکر شده، سند در مشیخه تهذیب [فقیه] تنظیم شده.

اگر این و ما کان عن محمد بن حمران و جمیل بن دراج فقد رویته عن فلان و فلان اگر منطبق بود بر اولین حدیث از جمیل بن دراج کشف می‌کردیم که پس مقصود صدوق ذکر سند است به‌طور مستقل به حدیث جمیل و حدیث محمد بن حمران. اما اولین حدیثی که در فقیه به چشم می‌خورد از جمیل، همراه با محمد بن حمران است. و لذا طبق همان ترتیب فقیه گفته و ما کان عن محمد بن حمران نهدی و جمیل بن دراج فقد رویته و در متن فقیه هم آن ترتیب را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم نوشته محمد بن حمران و جمیل بن دراج سألا. اولین روایت در فقیه که می‌رسد به نام جمیل، مشترک است بین جمیل و محمد بن حمران.

این را بر این مورد نمی‌شود این کبری را تطبیق کرد. اما اصل این کبری مسلم است. و ما ان شاء‌ الله در بحث اصول بر حدیث اسحاق بن عمار که در فقیه دارد: و روی عن اسحاق بن عمار و برخی مثل مرحوم آقای صدر اشکال سندی کردند گفتند سند فقیه که دارد: و ما کان عن اسحاق بن عمار فقد رویته عن فلان عن فلان شامل این مورد نمی‌شود ان شاء الله همین کبری را تطبیق می‌کنیم که موارد متعدده‌ای هست که ما حدودا هفت موردش را پیدا کردیم که ترتیب منطبق است بر همانی که در متن فقیه فرمود و روی عن فلان.

از این بحث بگذریم.

وجه دیگری البته برای تصحیح حدیث جمیل است که آقای زنجانی ذکر فرمودند که ما قبلا مطرح کردیم که گفتند در فهرست شیخ به کتاب جمیل سند صحیح دارد از طریق صدوق.

ما اشکال کردیم به ایشآن‌که بله، این فرمایش درست است اما از کجا معلوم این حدیث از کتاب جمیل نقل شده؟

[سؤال: ... جواب:] آقای زنجانی فرمودند ما احادیث فقیه را از جمیل این‌طوری تصحیح می‌کنیم؛ می‌گوییم شیخ طوسی در فهرست دارد که جمیل بن دراج له کتاب اخبرنا به شیخ مفید مثلا از شیخ صدوق تا می‌رسد به جمیل بن دراج.

ما عرض کردیم درست است اگر از کتاب جمیل صدوق نقل می‌کرد مشکلی نداشتیم. اما کی می‌گوید این حدیث از کتاب جمیل اخذ شده؟ شاید از کتاب شخص دیگر اخذ شده که نامش ذکر نشده و شیخ صدوق به او صند صحیح نداشته است. ما چه می‌دانیم؟ و شاید از یک کتابی اخذ شده است که البته کتاب مشهور باید باشد چون می‌گوید من این احادیث را از کتب مشهوره اخذ کردم. ولی در آن کتاب مشهور سند آن مؤلف کتاب مشهور تا جمیل اگر به دست ما می‌رسید می‌دیدیم که سند، صحیح نیست. این احتمال را ما چطور نفی کنیم.

پس نه این بیان آقای زنجانی تمام است نه آن تطبیق کبری ترتیب ذکر اسماء در مشیخه با ترتیب روایات؛ چون عرض کردم اگر مراجعه کنید صفحه 109 از من لایحضره الفقیه جلد اول اولین حدیث از جمیل این است: و سأل محمد بن حمران نهدی و جمیل بن دراج. در مشیخه صفحه 430 به ترتیب که می‌رسد به این دو نفر می‌گوید و ما کان فیه عن محمد بن حمران و جمیل بن دراج. قبلش عبدالرحمن بن ابی نجران است. بعدش عبدالله بن سنان است. به همان ترتیب. ولی بدرد اینجا نمی‌خورد. بدرد جایی که جمیل فقط نقل کند یک حدیثی را نمی‌خورد.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] نخیر؛ مشخص نیست. اکثر روایات من لایحضره الفقیه را ما احساس کردیم مرسلات هستند. و این چیز عجیبی است.

یک مطلبی از مسئله قبل مانده عرض کنم. و آن این است که آقای خوئی در ذیل این مسئله 427 فرمود که الاولی لمن بات فی منی النصف الاول ثم خرج ان لایدخل مکة الا بعد طلوع الفجر. اولی این است که نیمه اول را که بیتوته کند مکلف در منی،‌ وارد مکه نشود تا قبل از اذان صبح. آقای خوئی می‌فرماید من که این حرف را می‌زنم هیچ دلیلی ندارم؛ صرفا بخاطر یک کلامی است که شیخ در نهایه و مبسوط فرموده؛ در وسیله هم ابن حمزة مطرح می‌کند، ابن ادریس هم در سرائر مطرح می‌کند، یحیی بن سعید حلی هم در جامع للشرائع مطرح می‌کند، که نمی‌شود قبل از طلوع فجر این شخصی که بیتوته کرده است در منی وارد مکه بشود. ولی هیچ دلیلی ندارد این مطلب، این بزرگان فرمودند. بلکه اطلاق صحیحه معاویة بن عمار می‌گوید فان خرجت بعد نصف اللیل فلایضرک ان تبیت فی غیر منی. صحیحه عیص می‌گوید که فلاباس علیه ان ینفجر الصبح و هو بمکة.

نگویید: آقا! شاید نظر این بزرگان به روایت ابی الصباح کنانی است: قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الدجلة الی مکة ایام منی و انا ارید ان ازور البیت فقال لا حتی ینشق الفجر. کراهیة ان یبیت الرجل بغیر منی. سؤال می‌کند که در لیالی منی مکه بیایم برای طواف؟ امام می‌فرماید نه؛ بگذار اذان صبح بشود بعد بیا.

[سؤال: ... جواب:] سألت اباعبدالله عن الدجلة دجله یعنی ورود، دخول، الی مکة ایام منی و ان ارید ان ازور البیت فقال لا حتی ینشق الفجر. شب نیا مکه؛ در شب یازدهم و دوازدهم و شب سیزدهم اگر در منی بودی.

چرا؟ چون خوب نیست که انسان در حج در غیر منی بیتوته کند. ممکن است بگوییم دلیل این بزرگان این روایت است. و این نهی را هم ظاهر در حرمت گرفتند. کراهت هم که ظهور در کراهت اصطلاحیه ندارد. بلکه برخی مثل آقای سیستانی می‌گویند کراهت ظهور در حرمت دارد.

آقای خوئی فرموده این روایت که دلیل نمی‌شود. این روایت راجع به استحباب بیتوته کامل در منی است. چون دارد کراهیة ان یبیت الرجل بغیر منی. این‌که قطعا باید حمل بشود بر حکم تنزیهی. بحث ما این است که از منی بیرون آمد طبق نصوص مجوزه. بعد از نیمه شب از منی بیرون آمد. بحث این است که بیاید بیرون منی و قبل از ورود به مکه که مقصود آقای خوئی مکه قدیمه است، بماند تا اذان صبح بشود یا نه همان نیمه شب که تمام شد مستقیم بیاید مکه. از این روایت که می‌گوید خوب نیست آدم شب‌های منی در غیر منی بیتوته کند که نمی‌شود حکم این مطلب را استفاده کرد. بله تا اذان صبح خوب است آدم در منی باشد. ولی حالا که جواز خروج بعد از نصف اللیل را از روایت استفاده کردیم و بهرحال بیتوته در غیر منی است، بحث سر این است که مکه بیاییم یا بیرون مکه بمانیم؟ مرحوم شیخ طوسی فرموده مکه نیا تا قبل از اذان صبح. این دلیل ندارد.

[سؤال: ... جواب:] این روایت بحث بیتوته در غیر منی را مطرح می‌کند که انسان تا اذان صبح بیتوته نکند در غیر منی. خب آن روایات دیگر که تجویز کرد صریحا. این حمل بر کراهت می‌شود. ... می‌گوید حتی ینشق الفجر. تا اذان صبح از منی خارج نشو خب آن روایت دیگر می‌گفت بعد از نیمه شب می‌توانی از منی خارج بشوی. روایت صحیحه صریحه بود. خب این باید حمل بشود بر کراهت.

این فرمایش آقای خوئی فرمایش تمامی است. ولی یک مطلبی بگویم. صحیحه عیص را که ایشان مطرح کرد، یک تکه‌اش را خواند، لاباس ان ینفجر الصبح و هو بمکة این راجع به کسی است که ان زار بعد نصف اللیل او السحر. این ربطی به بیتوته در منی ندارد. این موردش کسی است که زیارة البیتش بعد از نیمه شب بوده. طواف حجش را بعد از نیمه شب انجام داده حضرت می‌فرماید اصلا لازم نیست بروی منی، ولش کن. آقا! نرفتم منی امشب. این مهم نیست. شما طواف و اعمال حجت بعد از نیمه شب بوده، ان زار بعد نصف اللیل او السحر شما می‌توانی در مکه بمانی. حالا این روایت را حمل بکنیم بر کسی که نیمه اول را در منی بیتوته کرده یا بگوییم نه؛ و لو از اول هم در منی نبوده همین که اعمال حجت بعد از نیمه شب است، دیگر لازم نیست برگردی منی کما این‌که آ‌قای زنجانی نظرشان این است این بحثی است که بعدا می‌آید. اما مورد این صحیحه که ان زار بعد نصف اللیل او السحر را نباید الغاء‌ کنیم. چطور آقای خوئی این را الغاء کرد؟ این موردش خاص است.

اما صحیحه معاویة بن عمار که ایشان استدلال کرد خوب است. او موردش کسی است که نیمه اول را در منی بیتوته کرده حضرت می‌فرماید و ان خرج بعد نصف اللیل فلایضره ان یبیت بغیر منی.

این نکته را عرض کنم فرع تمام بشود. دیروز بحث ما راجع به این بود که آیا در بیتوته نیمه دوم از نیمه شب تا اذان صبح باید در منی باشد؟ که آقای خوئی فرموده بود یا نه؛ همان هنگام اذان صبح در منی باشد کافی است؟ که آقای زنجانی فرموده بودند. گفتیم دلیل آقای زنجانی حدیث جمیل است. که ان خرج من منی قبل غروب الشمس فلایصبح الا بمنی. این دلیل می‌شود بر این‌که از نیمه شب لازم نیست شما در منی باشی؛‌ اذان صبح در منی باش. بعد اشکال سندی کردیم به این حدیث جمیل.

اما بعید نیست صحیحه عیص، صدرش، جایگزین این حدیث جمیل بشود که سندش هم خوب است صحیحه عیص. صحیحه عیص این را می‌گوید؛ می‌گوید: ان زار نهارا او عشاءً فلاینشق الفجر الا و هو بمنی و ان زار بعد نصف اللیل او السحر فلاباس ان ینفجر الصبح و هو بمکة. دو قسم می‌کند حضرت زیارت از منی را. سألت اباعبدالله علیه السلام عن الزیارة بمنی. قال ان زار بالنهار او عشاء فلاینفجر الصبح الا و هو بمنی و ان زار بعد نصف اللیل او السحر فلاباس ان ینفجر الصبح و هو بمکة.

ما آن فقره اولی را می‌گوییم راجع به کسی که در روز دهم مثلا آمده مکه اعمال حج را بجا آورده، فرصت هم دارد که برود منی، امام می‌فرماید که نه؛ صبح در منی باش، لاینفجر الصبح الا و هو بمنی. واقعا احتمال خصوصیت دارد؟ کسی روز دهم آمد اعمال حج را بجا آورد بگوید چون من اعمال حج را بجا آوردم به من اجازه دادم که فقط اذان صبح را بروم در منی؛ نه نیمه اول را بروم نه ابتداء نیمه دوم را؛ با این‌که اعمالش را در روز انجام داده، ان زار بالنهار. این احتمال خصوصیتش عرفی نیست. حالا یک کسی است رفته دیده که شلوغ است هیچ کار نکرده برگشته هتل، و این آقا رفیقش از شلوغی نمی‌ترسد همان روز دهم رفت اعمال را بجا آورد، بگوییم چون رفیقت اعمال را بجا آورده در روز دهم تا اذان صبح وقت دارد برود منی ولی تو که هیچ کاری نکردی حداقل این است که اول نیمه شب باید بروی منی، این به نظر عرفی نمی‌آید.

[سؤال: ... جواب:] احتمالات ثبوتی را مطرح می‌کنید حرفی نیست. ولی انصافا آمده ساعت حدودا اگر حج افراد هم باشد که قربانی نمی‌خواهد سریع بعد از طلوع آفتاب رمی جمره می‌کند، رمی جمره عقبه، حلق و تقصیر می‌کند می‌رود برای اعمال، تا نزدیکی‌های ظهر هم اعمالش تمام شد، این چقدر طول می‌کشد؟ فوقش دو ساعت. اعمالش، طواف حج،‌ طواف نساء، سعی تمام شد، آمده راحت استراحتش را هم کرده، اذان مغرب که نرفت، نیمه شب هم دارد می‌شود می‌گوید نمی‌روم. بابا چقدر می‌خوابی؟ بس است. می‌گوید نه؛ به من گفتند فلاینفجر الصبح الا و هو بمنی. اما آن رفیق بدبختش بگوییم نه؛ تو که زار البیت بالنهار نیستی، تو باید حداقل نیمه شب را در منی باشی. این من به نظرم الغاء خصوصیت می‌شود و این تفکیک عرفی نیست. حالا اگر این الغاء خصوصیت‌ها را که هم ادعایش بی پدر مادر است هم انکارش،‌ اگر کسی تشکیک کرد در این الغاء خصوصیت بله، این صحیحه عیص هم در خصوص من زار البیت بالنهار او عشاء هست.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه محمد بن مسلم هم راجع به همین است که فی الزیارة اذا خرجت من منی قبل غروب الشمس فلاتصبح الا بمنی. او هم موردش زیارت است. او هم مثل همین صحیحه عیص می‌شود. اما کسی که هیچ زیارتی نکرده قبل از نیمه شب، اعمال حج را بجا نیاورده، الغاء خصوصیت باید بکنیم، بگوییم او هم فرق نمی‌کند او هم همان اذان صبح برود منی کافی است. این الغاء‌ خصوصیت بعید نیست. ... صحیحه محمد بن مسلم این است: عن احدهما علیه السلام انه قال فی الزیارة اذا خرجمت من منی قبل غروب الشمس فلاتصبح الا بمنی. ... خب متعارف این بود که خروج‌شان از منی به غرض زیارت بود. مثل حالا نیست که مردم یک سری احتیاط بکنند روز دهم بگویند معلوم نیست که هلال ثابت شده باشد، امروز روز دهم باشد شاید روز نهم است شاید روز هشتم است، بعد بروند احتیاطا عرفات. الان این‌طوری است قدیم که این‌طوری نبود. قدیم اگر می‌خواستند از منی خارج بشوند برای اعمال مکه خارج می‌شد. متعارف این است. ‌آقای زنجانی درست می‌گویند شاید بخاطر این‌که متعارف این بوده آمدند گفتند فی الزیارة اذا خرجت من منی قبل غروب الشمس فلاتصبح الا بمنی. اما اگر حالا کسی نه؛ رفت دید شلوغ است، رفت دید خسته است رسید به هتل گفت بگذار بخوابم آنقدر خوابید که وقت گذشت باید برگردد منی، حالا باید الغاء خصوصیت بکنیم.

[سؤال: ... جواب:] آن صحیحه معاویة بن عمار که ان خرجت اول اللیل فلاینتصف اللیل الا و انت بمنی و ان خرجت بعد نصف اللیل فلایضرک ان تصبح بغیر منی یا تبیت بغیر منی، آن‌که دلیل بر تخییر بود. ... وجه استبعاد را من نمی‌فهمم. حالا یک کسی می‌رود استراحت کند در هتل،‌ از نیمه شب می‌آید منی، این‌که دیگر مشکل ندارد طبق تخییری که از صحیحه معاویة‌ بن عمار و روایت جعفر بن ناجیه ما فهمیدیم.

راجع به این مسئله 428 فرمودند یستثنی ممن یجب علیه المبیت بمنی عدة طوائف. سه تا طائفه را ذکر می‌کنند که مبیت به منی بر این‌ها واجب نیست. طائفه اولی معذورین مثل مریض،‌ ممرّض (پرستار مریض) و من خاف علی نفسه او ماله من المبیت بمنی. حالا راجع به این استثناء اول بحث کنیم.

استثناء اول را معذورین ذکر فرمود. راجع به این مثال‌هایی که ایشان زده، یکیش من یخاف علی نفسه هست او ماله هست من المبیت بمنی، به نظرم می‌شود استدلال کرد به فحوی صحیحه عبدالله بن سنان: لابأس ان یرمی الخائف بالیل و یضحّی و یفیض باللیل. خائف علی نفسه‌، خائف بر نفسه معنایش خائف بر جان نیست‌، خائف بر خود، بر خودش بترسد، اگر یک کسی بترسد که اعمالش را به مقدار معتدّ‌به به زور بگیرند، این خائف است. الخائف صدق می‌کند. الخائف علی نفسه هم صدق می‌کند، بر خودش می‌ترسد. لازم نیست که بر جانش بترسد، نفس به معنای جان نیست. در روایت هم الخائف علی نفسه نبود. الخائف [بود]. الخائف علی نفسه هم معنایش این است که بر خودش بترسد. و لذا خائف همان شب اول شب دهم کل اعمال را انجام می‌دهد. طواف و سعی و طواف نساء را که قبل از عرفات انجام داده. آمده عرفات و مشعر هم مقداری وقوف کرده همان شب آمده رمی جمره عقبه می‌کند بعد هم قربانی می‌کند. و یضحّی، قربانیش هم در شب است. حلق و تقصیرش هم در شب است. رمی جمرات روز یازدهم و دوازدهم در همان شب دهم انجام می‌دهد. و یفیض. همان شب می‌رود دنبال کار خودش. بیتوته در منی دیگر ندارد.

اما راجع به مریض:

راجع به مریض به چند دلیل می‌شود استدلال کرد:

یکی صحیحه سعید بن یسار است.

[سؤال: ... جواب:] روایت یرمی الخائف باللیل و یضحی و یفیض باللیل حالا اگر یفیض را به این معنا بگیریم که ظاهر است که یفیض الی بلده که اصلا به قول شما فحوی نیست؛ مدلول حدیث است. ولی اگر این را هم نگوییم بالاخره از مجموع این اعمال که در شب بر او مجاز شد می‌فهمیم که بخاطر خوف می‌تواند مبیت در منی را هم ترک کند؛ چون رمیش نسبت به یازدهم و دوازدهم هم در همان شب دهم انجام می‌شود. ... مکه دیگر نمی‌رود. قبل از عرفات طواف و سعی و طواف نساء کرد،‌ روایت داشتیم: و یودّ‌ع البیت قبل خروجه الی عرفات اذا کان خائفا. ... این چه خائفی است؟ فرض این است که خائف است از این‌که بخواهد مثل مردم عادی اعمال را ادامه بدهد. اگر خائف است حکمش این است و الا اگر خائف نیست، یک نقابی می‌زند، کسی او را نشناسد، اعمال را انجام می‌دهد. بحث در این است که خائف است از این‌که با مردم بماند طبعا جائز است که ترک کند مبیت در منی را. ... اصلا خائف است بین مردم بماند. می‌ترسد هر لحظه او را پیدا کنند بگیرند.

[سؤال: ... جواب:] فرق نمی‌کند. وقتی خائف مجوز گرفت رمی جمیع جمرات را شب دهم انجام بدهد، مجوز گرفت ذبح را در شب دهم انجام بدهد، اگر یفیض باللیل را معنا کنیم که یفیض الی بلده که روشن است؛ همان شب دهم می‌رود به شهرش. ... حالا اگر واقعا شب یازدهم خوف از مبیت داشت بر نفسش مجبور است مخفی بماند در بیرون منی، چون مأمور گذاشتند تمام خیمه‌های منی را بازرسی می‌کنند تا این آقا را پیدا کنند بله، این دیگر از بقیه چیزها خوف ندارد این را از فحوی روایت می‌گوییم جائز است ترک مبیت.

راجع به مریض عرض کردم می‌توانیم استدلال کنیم برای عدم وجوب مبیت در منی یکی به صحیحه سعید بن یسار: فاتتنی لیلة المبیت بمنی من شغل قال لاباس و أیّ شغل اعظم من المرض؟ چه کاری بالاتر از این‌که بیمار است و نمی‌تواند بخاطر بیماریش در منی باشد عرفا؟

[سؤال: ... جواب:] حالا البته این با تفصیل ما جور می‌آید. آقای زنجانی تفسیر می‌کردند شغل را به آن شغلی که رافع تکلیف هست یعنی حرج، ضرروت. بله، اگر این‌طور معنا کنیم که شاید مشهور هم همین‌طور معنا کردند که شغل، یعنی شغل رافع تکلیف، دیگر این استدلال ما درست نیست؛ چون مصادره به مطلوب می‌شود. ما می‌گوییم شغل عرفی. از خود همین روایت می‌خواهیم بگوییم شغل عرفی رافع تکلیف است.

دلیل دوم: قاعده لاحرج.

دلیل سوم: قاعده اضطرار: ما من شیء محرم الا و قد احلّه الله لمن اضطر الیه. رفع ما اضطروا الیه.

دلیل چهارم: قاعده لاضرر بنابر این‌که مفاد لاضرر نفی حکم ضرری باشد. نه تحریم اضرار که ما احتمال دادیم. امام قدس سره استظهار کردند، شیخ الشریعة استظهار کردند، بعض معاصرین در کتاب آرائنا استظهار کردند که تحریم اضرار. ما می‌گوییم محتمل است مراد لاضرر تحریم اضرار باشد. و لذا انصراف دارد به تحریم اضرار به غیر. نمی‌شود از آن نفی حکم ضرری فهمید.

[سؤال: ... جواب:] مبیت به منی که واجب استقلالی است. عمدا هم ترک کنیم حج مختل نمی‌شود. اگر می‌خواهید نفی کفاره نمی‌کند این بحث دیگری است. ما فعلا می‌خواهیم بگوییم واجب نیست مبیت به منی بر این مریض.

و لذا ما قاعده لاضرر را تطبیق نمی‌کنیم بر مریض.

اگر صحیحه سعید بن یسار را قبول کنید عرفا بیماری که مشقت دارد ماندن در منی می‌شود فاتتنی لیلة المبیت بمنی من شغل قال لاباس. اما آقای زنجانی که این صحیحه سعید بن یسار را قبول نکردند گفتند موردش شغل رافع تکلیف است یا باید حرجی بشود مبیت بر [در] منی بر این مریض یا مضطر بشود عرفا به ترک مبیت و یا یک ضرر محرّمی متوجه این مریض بشود اگر در منی بماند؛ ضرری که حرام است تحمل آن. و الا اگر ضرر غیر محرمی متوجه این بیمار می‌شود و به حرج هم نمی‌افتد اگر این مقدار ضرر را تحمل کند و عرفا هم مضطر نیست ایشان می‌گویند باید این مریض بسوزد و بسازد و در منی بماند؛ چون به او می‌گوییم حرجی است مبیت در منی بر تو؟ می‌گوید خیر یا شک دارم که حرجی است یا حرجی نیست. می‌گوییم ضرر محرمی متوجه تو می‌شود از مبیت در منی؟ می‌گوید نخیر. صرفا ضرر هست. خب آقای زنجانی می‌گویند با لاضرر که ما نمی‌توانیم رفع کنیم این حکم را؛ چون لاضرر مربوط می‌شود به اضرار بعض الناس ببعض. اینجا من از ناحیه تکلیف خدا متضرر می‌شوم با لاضرر رفع نمی‌شود.

راجع به ممرّض: این بحث مهمی است.

یک وقت ممرض و پرستار از پرستاری نکردن بیمار خودش به حرج می‌افتد، مادرش است، فرزندش است‌، اگر این مادر و فرزند که در بیمارستان مکه است اگر بالای سرش من نباشم برایم حرجی است، لاحرج بر می‌دارد وجوب مبیت در منی را.

اما اگر نه؛ من به حرج نمی‌افتم، آن بیمار به حرج می‌افتد بخاطر این‌که من از او پرستاری نمی‌کنم در بیمارستان مکه، آن بیمار به حرج می‌افتد، آن بیمار مضطر است به این‌که من در کنار او باشم، اشکال این است که من پرستار این بیمار وجوب در منی چطور از من رفع بشود؟ جناب آقای خوئی! شما لاحرج را که قبول ندارید تطبیق بشود بر این موارد که از تکلیف من شخص دیگری به حرج می‌افتد، از تکلیف من شخص دیگری متضرر می‌شود، تکلیف من خلاف اضطرار شخص دیگر است. شما خودتان صریحا در کتاب النکاح فرمودید نه لاحرج نه لاضرر نه رفع ما اضطروا الیه تکلیف من را بر نمی‌دارد. کجا این را فرمودند؟‌ در بحث اضطرار بیمار به کشف مواضع حساسش را نزد طبیب. در کتاب النکاح فرمودند یک زنی است، مضطر شد برود پیش یک پزشک مرد یا برود پیش پزشک زن مواضع حساسش را نشان بدهد، علی القاعدة مجوز نداریم که این طبیب نگاه بکند به این زن. می‌گویید ما جعل علیکم فی الدین من حرج. خب معنای ما جعل علیکم فی الدین من حرج این است که خدا هیچ تکلیفی که شما را به حرج بیندازد قرار نداد. خب تکلیف این زن را به حرمت کشف رفع می‌کند. اما تکلیف طبیب را به حرمت نظر چطور رفع کنیم. حرمت نظر بر طبیب که حرجی نیست. ضرری نیست. طبیب که مضطر نیست به نظر.

نفرمایید لغو است. رفع حرمت کشف از این بیمار بدون رفع حرمت نظر از آن طبیب.

ایشان می‌فرمایند که اطلاق یک خطاب اگر در یک جایی لغو بود، جاری نمی‌شود. نه این‌که ما از جیب‌مان اضافه کنیم به این اطلاق تا این اطلاق از لغویت خارج بشود. ما همچون برنامه‌ای نداریم در اطلاقات. استصحاب بکنیم عدم حاجب را در مواضع وضوء بعد می‌گویند اثبات نمی‌کند تحقق غَسل را. بگوییم لغو می‌شود استصحاب عدم حاجب. جوابش این است که لغو می‌شود جاری نشود. نه این‌که جاری بکنید و یک اثری را که ظاهر در این نیست بار کنید. چون هر خطابی مقید است به وجود اثر و عدم لغویت از جریانش. لغو است جاری نشود.

ایشان می‌فرماید و لذا ملازمه ندارد که بر این زن جائز باشد کشف، این را ایشان مطرح کردند، می‌گویند اصلا ملازمه‌ای نیست. ملازمه‌ای نیست بین این‌که بر این زن جائز باشد کشف، بر آن طبیب حرام باشد نظر. ملازمه‌ای ندارد جواز کشف با جواز نظر. ممکن است کشف جائز باشد بر این زن ولی بر طبیب نظر جائز نباشد. مثل موارد اکراه. اگر یک زنی را اکراه کنند لخت بشو برو خیابان بر او جائز است لخت شدن چون مکره است اگر این کار را نکند می‌کشند او را. آن وقت مردم بایستند تماشایش کنند؟ بگویند جواز کشف بر این زن ملازمه دارد با جواز نظر ما؟ آن وقت می‌دانید چه سوء استفاده‌ای می‌شود؟ حالا اگر یک زنی را اکراه کنند بر زنا، بگویند یا زنا بده یا تو را می‌کشیم، زنا دادن بر او جائز می‌شود بعد می‌گوییم ملازمه دارد با جواز زنا کردن دیگران.

[سؤال: ... جواب:] ایشان فرموده که جواز کشف بر این زن هیچ ملازمه‌ای ندارد با جواز نظر بر طبیب. و این هم ما اضافه کردیم: اگر می‌گویید لغویت لازم می‌آید در این موردی که طبیب بی دین پیدا نمی‌شود و همه طبیب‌ها متدین هستند و آن‌ها نگاه نمی‌کنند خب این زن کشف می‌کند که چه اثری دارد وقتی هیچکس به او نگاه نمی‌کند؟ می‌گوییم اگر لغو است اطلاق جاری نشود.

و لذا ایشان می‌گوید ما در مورد علاج، ضرورت علاج روایت صحیحه داریم که ان اضطرت الیه فلیعالجها. اگر زنی مضطر است به رجوع به طبیب مرد برای علاج جائز است بر این طبیب مرد علاج. این نص خاص دلیل است. و این هم در خصوص علاج است. بیماری نازائی اسمش در پزشکی بیماری باشد عرف بیماری نمی‌داند. ضرورت علاج نیست. بخاطر درمان نازائی نمی‌تواند مراجعه کند به پزشک مرد مگر به حرج بفتد. آن وقت هم که به حرج بیفتد بر طبیب جائز نمی‌شود نظر.

آن وقت در مانحن‌فیه هم می‌گوییم جناب آقای خوئی! این ممرض وقتی به حرج نمی‌افتد به ضرر نمی‌افتد به اضطرار نمی‌افتد بیمار به حرج می‌افتد این مجوز ترک مبیت این ممرض در منی نیست.

تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.